



مست از شراب چهل ساله

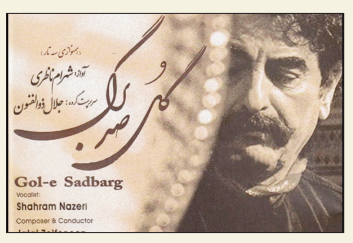
نگاهی به آلبوم ماندگار «گل صدربرگ»



محمدجواد صحافی
منتقد و پژوهشگر
موسیقی

مطالعات نشریات گذشته چندین دور حکایت از آن دارد که بسیاری از آثاری که از آن‌ها به‌عنوان مجموعه‌های فاخر و ماندگار موسیقی ایرانی یاد می‌شوند، با وجود استقبال بی نظیر مخاطبان و بالا بودن درجه کیفی آثار، از تیغ انتقادات منتقدان و اهالی فن آن سال‌ها در امان نبودند. این مهم بیانگر آن است که هنر موسیقی ایرانی به‌رغم اصالتی که دارد، چنان دچار اضمحلال و فروپاشی درونی شده که با ادامه روند کنونی، هیچ آینده روشنی را نمی‌توان برایش متصور شد. موسیقی با اصل و نسب ما این روزها شبیه همان سبب فرمز زیبایی شده است که از درون گنبدیده و تنها ظاهر خوش آن است که می‌تواند مخاطب ناآگاه را جذب خود کند. همین مهم سبب شده است تا به‌رغم تلاش عده محدودی از هنرمندان دلسوز برای حفظ و پاسداشت موسیقی ایرانی، جست‌وجوی آثار درخشان هنری و لذت‌بردن از این مجموعه‌ها کاری دشوار باشد. این روزها فضای مجازی مملو از کپی بسیار ضعیف از آثار اجرای سال‌های گذشته شده است، آنچنان که نشانی کمتری از تولیدات جدید را می‌توان یافت. خلا خلاقیات در میان آهنگسازان، نگاه تجاری به هنر و تمرکز صرف بر تولید محتوا در فضای مجازی بدون در نظر داشتن نگاه هنری از دلایل عمده نابسامانی در هنر موسیقی اکنون است. نباید این مهم را نیز نادیده گرفت که عدم رعایت حق کپی‌رایت توسط مصرف‌کنندگان، باعث شده است تا هنرمندان برای سامان‌بخشی به وضعیت اقتصادی خویش، به تولید محتوای عامه‌پسندتری روی آورده و محصولات هنری خویش را به شکل «سوپرمارکتی» مطابق «نیاز بازار» ارائه دهند. این مهم باعث شده تا بسیاری از علاقه‌مندان به موسیقی ایرانی، مرور آثار سال‌های گذشته را به جست‌وجوی تولیدات جدید هنری ترجیح دهند. از این رو سراغ یکی از آثار ارزشمند سال‌های قبل رفتیم، اثری که در کنار آن که تبدیل به یکی از آثار پر فروش تاریخ موسیقی ایران شد، سبب شد تا جوانان بسیاری جذب موسیقی ایرانی و ساز ستار شوند.

«گل صدربرگ» یکی از آلبوم‌های ماندگار موسیقی ایرانی است که در سال ۱۳۴۰ به سرپرستی جلال ذوالفنون، با صدای شهرام ناظری و همراهی رضا قاسمی، محمدحسن مهیدان، کاوه دلیرآزاد، هوشنگ امیرادلان و بیژن کامکار، توسط نشر خوش‌نوا منتشر و به‌سرعت تبدیل به یکی از پر فروش‌ترین آثار تاریخ موسیقی ایران شد. تا کبدر موسیقی عرفانی با بهره‌گیری از اشعار مولانا، برجسته‌شدن نقش ساز ستار و دف در آلبوم و ارائه شکلی جدید از موسیقی ایرانی سبب شد تا روحی تازه در کالبد موسیقی ایرانی دمیده شود. در کنار آن اجرای ماهرانه و ذهن خلاق رضا قاسمی، جلال ذوالفنون و شهرام ناظری در آفرینش و اجرای قطعات را باید اصلی‌ترین شاخصه ماندگاری «گل صدربرگ» دانست. محمد جمال سماواتی -نوازنده تار، سه‌تار و منتقد موسیقی- در مقاله‌ای که در شماره ۱۱ ماهنامه «آئینه» در سال ۱۳۶۶ منتشر شد، این آلبوم را مورد تحلیل قرار داده و استفاده از عنوان موسیقی عرفانی برای این آلبوم، شیوه‌آز شهرام ناظری، ادیت ناشیانه و عدم یکدستی و هماهنگی قطعات را به چالش کشیده. با این حال و با وجود تمام نقدهای صحیح وارد شده توسط جناب سماواتی، نمی‌توان «گل صدربرگ» را نادیده گرفت و آن را به‌راحتی کنار گذاشت، باید به‌جرات ادعا نمود، آلبوم «گل صدربرگ» در میان آثار منتشر شده دهه ۶۰ تاکنون اتفاقی بزرگ در موسیقی ایران بود و تأثیری عمیق در ذهن نسل جوان دهه ۶۰ تا زمان نگارش این یادداشت ایجاد کرد. شکل تولید اثر و تکیه بر دو نوع ساز (سه‌تار و دف) به‌گونه‌ای بود که نمونه مشابه آن، قبل از انتشار اثر دیده نمی‌شود، همین مهم نیز می‌تواند دلیلی بر وجود برخی انتقادات نیز تلقی شود. با این اوصاف «گل صدربرگ» که ویژگی ملودیکال آن بسیار بالاتر از سایر آلبوم‌های دوران خویش بود، هنوز هم همان جذابیت نزدیک به نیم‌قرن پیش را دارد و طی سال‌های متعددی پس از تولیدش نیز نمونه مشابه آن تولید نشده است. معرفی این آلبوم بهانه‌ای شد تا در زمانه‌ای که یافتن یک اثر ارزشمند هنری به سختی جست‌وجوی گنج است، با رجوع به مجموعه‌های ماندگار سال‌های قبل، یاد عزیزانی را که در مجموعه‌های موسیقی فاخر نقش داشتند گرامی بداریم.



از دانستن به توانستن



معرفی کتاب

الفبای زندگی، خواندن و نوشتن به مثابه زیستن
نویسنده: نعمت‌الله فاضلی
انتشارات: همخ
قیمت: ۲۹۵ هزار تومان



رضا صائمی
خبرنگار گروه فرهنگ

توسعه ملی است. کتاب ۱۱ فصل دارد که هر کدام در عین نسبت معنایی با سوژه، در خود مستقل است و می‌توان بدون ترتیب هم آن را مطالعه کرد. «خواندن و نوشتن به‌مثابه زندگی»، «نوشتن: کنش فردی است یا اجتماعی؟»، «کودک نویسا و تخیل جامعه‌شناختی»، «مسئله تربیت ادبی در ایران امروز»، «اخلاق و سواد در ایران معاصر»، «چگونه بنویسیم؟»، «چگونه بخوانیم؟»، «زیستن در دنیای کتاب»، «کتاب چگونه و چرا فرهنگ را می‌سازد؟»، «خطر نفرت از کتاب» و «کتاب‌ها و اجتماع و انسانی را در خوانش‌ها و نوشتن‌هایی برآمده از تجربه‌های زیسته خودش گره بزند. اگر بخواهم تلاش‌های علمی و فردی او را در یک جمله خلاصه کنم، باید بگویم که او سواد سواد دارد، نه سوداگری با علم. حاصل این روش و نگرش، تبیین و ترویج آگاهی بوده، نه آگاهی به‌معنای انتزاعی و صرف اطلاعات که او آگاهی را به زندگی و شیوه زیستن پیوند می‌زند تا آن را به تجربه‌ای رهایی‌بخش و متعالی تبدیل کند. فاضلی معتقد است که دانش و آگاهی باید به حل مسائل زندگی منجر شود اما پیش از آن معتقد است که زندگی سراسر فهم مسئله است. تا زمانی که به فهم زندگی دست نیابیم، هیچ راه حلی راهی به‌رستگاری نیست. از این روست که او خواندن و نوشتن را به‌مثابه زیستن لحاظ می‌کند و آن را الفبای زندگی می‌کند. او در کتاب «الفبای زندگی» به مسئله سواد و خوانایی و نویسایی در ایران معاصر می‌پردازد و بر این باور است که اهمیت و اولویت سوادآموزی همگانی هم در حوزه عمومی، هم در میدان دانشگاهی به فراموشی سپرده شده و این غفلت سبب شده است که سیاستگذاران نیز موضوع را حل شده و تمام‌شده بپندارند و نسبت به فقر سواد چه در اقشار جدا افتاده از مدرسه و چه انبوه باسوادان مدرسه‌ای و دانشگاهی که گرچه سواد پایه دارند اما قادر به استفاده بهینه از آن نیستند، بی‌اعتنا باشند؛ کتابی با خوانشی متفاوت از مفهوم سواد و باسواد، که تلاش می‌کند تا آن را از مفهوم دانستن به موقعیت توانستن ارتقاء دهد. دکتر فاضلی در این کتاب، رابطه عمیق و تنگاتنگ خواندن و نوشتن را با زندگی شرح می‌دهد و توضیح می‌دهد که چگونه زیستن در جهان امروز بدون دارا بودن سواد پایه و سواد کاربردی ناممکن است. این مسئله زمانی اهمیت خود را نشان می‌دهد که آمار رسمی اعلام می‌کند جمعیت بازمانده از تحصیل در سال تحصیلی گذشته بالای یک میلیون نفر بوده و این آمار سال به‌سال در حال افزایش است. آمار تکان‌دهنده دیگر مربوط به سرشماری ملی است که جمعیت بی‌سواد و کم‌سواد را بالغ بر ۲۱ میلیون نفر اعلام کرده است. در بخش دوم کتاب نیز به رابطه انسان با کتاب می‌پردازد و در چند فصل اهمیت خواندن و نوشتن را با کتاب در هم می‌آمیزد و توضیح می‌دهد که کتاب چگونه در ساختن فرهنگ در همه جوامع نقش ایفا می‌کند و چرا هنوز هم خواندن و مطالعه جزئی مهم از روند پیشرفت و

آنها که دکتر نعمت‌الله فاضلی را می‌شناسند، از عشق و علاقه ممتد او به خواندن و نوشتن آگاهند. او همواره تلاش کرده تا آگاهی را به میانجی نوشتن در زیست-جهان ایرانی تکثیر کند و علوم اجتماعی و انسانی را در خوانش‌ها و نوشتن‌هایی برآمده از تجربه‌های زیسته خودش گره بزند. اگر بخواهم تلاش‌های علمی و فردی او را در یک جمله خلاصه کنم، باید بگویم که او سواد سواد دارد، نه سوداگری با علم. حاصل این روش و نگرش، تبیین و ترویج آگاهی بوده، نه آگاهی به‌معنای انتزاعی و صرف اطلاعات که او آگاهی را به زندگی و شیوه زیستن پیوند می‌زند تا آن را به تجربه‌ای رهایی‌بخش و متعالی تبدیل کند. فاضلی معتقد است که دانش و آگاهی باید به حل مسائل زندگی منجر شود اما پیش از آن معتقد است که زندگی سراسر فهم مسئله است. تا زمانی که به فهم زندگی دست نیابیم، هیچ راه حلی راهی به‌رستگاری نیست. از این روست که او خواندن و نوشتن را به‌مثابه زیستن لحاظ می‌کند و آن را الفبای زندگی می‌کند. او در کتاب «الفبای زندگی» به مسئله سواد و خوانایی و نویسایی در ایران معاصر می‌پردازد و بر این باور است که اهمیت و اولویت سوادآموزی همگانی هم در حوزه عمومی، هم در میدان دانشگاهی به فراموشی سپرده شده و این غفلت سبب شده است که سیاستگذاران نیز موضوع را حل شده و تمام‌شده بپندارند و نسبت به فقر سواد چه در اقشار جدا افتاده از مدرسه و چه انبوه باسوادان مدرسه‌ای و دانشگاهی که گرچه سواد پایه دارند اما قادر به استفاده بهینه از آن نیستند، بی‌اعتنا باشند؛ کتابی با خوانشی متفاوت از مفهوم سواد و باسواد، که تلاش می‌کند تا آن را از مفهوم دانستن به موقعیت توانستن ارتقاء دهد. دکتر فاضلی در این کتاب، رابطه عمیق و تنگاتنگ خواندن و نوشتن را با زندگی شرح می‌دهد و توضیح می‌دهد که چگونه زیستن در جهان امروز بدون دارا بودن سواد پایه و سواد کاربردی ناممکن است. این مسئله زمانی اهمیت خود را نشان می‌دهد که آمار رسمی اعلام می‌کند جمعیت بازمانده از تحصیل در سال تحصیلی گذشته بالای یک میلیون نفر بوده و این آمار سال به‌سال در حال افزایش است. آمار تکان‌دهنده دیگر مربوط به سرشماری ملی است که جمعیت بی‌سواد و کم‌سواد را بالغ بر ۲۱ میلیون نفر اعلام کرده است. در بخش دوم کتاب نیز به رابطه انسان با کتاب می‌پردازد و در چند فصل اهمیت خواندن و نوشتن را با کتاب در هم می‌آمیزد و توضیح می‌دهد که کتاب چگونه در ساختن فرهنگ در همه جوامع نقش ایفا می‌کند و چرا هنوز هم خواندن و مطالعه جزئی مهم از روند پیشرفت و

عمیق ایجاد شده بود که مدام خون‌ریزی می‌کرد و به سختی آن را متوقف کرده‌اند. برای این افراد واضح و مبهره است که تاختی به هیچ عنوان تن به خودکشی نداده است و مرگ او با توجه به اختلافاتی که با حکومت داشته است، به‌صورت برنامه‌ریزی شده صورت گرفته است و چنان دقیق رد خون او پاک شده است که هیچ‌کس تا به امروز و حتی سالیان سال بعد، نمی‌تواند این ادعا را اثبات کند؛ همانطور که تا به امروز هیچ سند و مدرک معتبری صحنه بر هیچ‌یک از این گمانه‌زنی‌ها نگذاشته است. آنچه از یادداشت‌های تاختی برمی‌آید این است که در یک‌سال پایانی زندگی‌اش دچار آشفتگی و پریشان‌حوالی بوده است و چندین بار به مرگ و به پایان دادن به زندگی‌اش اشاره کرده است اما اینکه آیا این افکار منجر به عمل نیز شده است یا نه، در حال‌های از ابهام در تاریخ باقی مانده است.

حالا پس از گذشت نزدیک به نیم‌قرن از این حادثه، مهدی میرمحمدی، یکی از کسانی است که باز هم سراغ قصه پرغصه جهان‌پهلوان می‌رود؛ قصه‌ای که هر قدر تکرار شود باز هم شنیدنی است و با هر بار تکرار، هزار افسوس از نماندگان ایرانیان برمی‌خیزد. مهدی میرمحمدی، در ۲۰ فصل، زندگی تاختی را از ابعاد مختلف و از زبان اشخاص گوناگون روایت می‌کند؛ روایاتی که به دقت از میان انبوه گزارش‌ها و نقل‌ها دربار تاختی گلچین شده‌اند و با ترتیب زمانی دقیق، در فصل‌های این کتاب جای گرفته‌اند. مهدی میرمحمدی با صحنه آخر، آغاز می‌کند و خواننده را در میانه هتل آتلانتیک رویه‌روی اتاق ۲۳ رها می‌کند و با قلمی که پهلوان را در قرنی دیگر خطاب قرار داده است، به‌خوبی ذهن مخاطب را با آشفتگی ذهن تاختی، به این سو و آن سو می‌برد. پس از آن خواننده را با لحظه‌های به خون آغشته همراه می‌کند و در جایی میانه فصل پنجم، بوی خون را ذره ذره از مشام‌ها پاک می‌کند و شیرینی روزهای خوش تاختی را به کام‌ها می‌نشانند. درست شبیه به همان چیزی که سال‌هاست در ذهن تمام ایرانیان نقش بسته است که به‌محض شنیدن نام جهان‌پهلوان تاختی، ابتدا تلخی مرگی میهم را احساس می‌کنند و پس از آن، شیرینی پهلوان بودن در میان گود ظلمت را. مهدی میرمحمدی در پاییز ۱۴۰۲، کتاب «غلامرضا غلامرضا را کشت» را منتشر می‌کند و باز هم زخمی کهنه را تازه می‌کند. او در توضیح انتخاب این نام جذب‌کننده برای کتاب، درباره دوپهلوان بودن آن توضیح می‌دهد. از جهتی این نام انگشت اتهامی که رو به سوی شاهپور غلامرضا برای کشتن تاختی بوده است را نمایان می‌کند و خبر از کشته شدن تاختی به دست حکومت را می‌دهد و از جهتی دیگر داستان خودزنی تاختی را نقل می‌کند. او می‌گوید این نام را به‌عنوان تیتروزی روزنامه در همان سال مرگ تاختی، از کسی شنیده است و بسیار جست‌وجو کرده است اما چنین تیتروزی در هیچ‌یک از روزنامه‌ها نمی‌یابد اما هر چه که هست، عنوان کتابی می‌شود که حیات و ممات جهان‌پهلوان را در خود جای داده است. زندگی و مرگی که هر قدر به آن پرداخته شود، باز هم گوشه‌ای پنهان دارد که می‌توان آن را تشریح کرد. چنین زندگانی‌ای تنها از انسانی بر می‌آید که طایفه‌دار اخلاق و جوانمردی باشد.

غلامرضا تاختی، در پایان مسابقه‌ای در المپیک ۱۹۶۴ توکیو به خبرنگار رادیو گفت: «من به مردم ایران تعظیم می‌کنم» و حالا سالیان سال است که مردم ایران تنها یک جهان‌پهلوان می‌شناسند و آن هم غلامرضا تاختی، پسر خانی آباد است؛ که سال‌هاست به‌خاطر وطن‌پرستی و مردمی بودن و پهلوان بودنش، سر تعظیم فرود آورده‌اند. تاختی همان قهرمانی است که تاریخ ساخت و فرهنگ‌ساز شد و بیش از آنکه مدال‌هایش بدرخشند، یادش می‌درخشد. او بر زندگی خود نقطه پایان گذاشت اما داستانش هرگز پایان نخواهد یافت.

♦یادآوری از فیلم «غلامرضا تاختی»، به کارگردانی بهرام توکلی در سال ۱۳۹۷.

زمستانی اما با تاز ب جهانی گسترده‌تری داشت. بیش از ۳۰ جایزه بین‌المللی را نصیب عوامل فیلم کرد و نخل طلایی کن هم به جیلان رسید؛ جایزه‌ای که جیلان آن را به جوانان ترکیه که در اعتراض‌های سال قبل جان خود را از دست داده بودند، تقدیم کرد. برای این فیلم جیلان و همسرش ابرو، سراغ داستان «همسر» آنتوان چخوف رفتند؛ نویسنده‌ای که نوری جیلان در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۹۷، او را «حبیب‌ترین نویسنده زندگی‌ام» نامیده بود.

با این همه همه چیز در این کتاب که مصاحبه‌های جیلان از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۱۸ را شامل می‌شود، به همین نحو تکرار علایق و باورها پیش نمی‌رود. این نکته‌ای است که مترجم کتاب به‌درستی در مقدمه کوتاهش بدان اشاره کرده است: «از مرور گفت‌وگوهایش در تمام این سال‌ها می‌شود فهمید که حتی در واکنش به پرتکرارترین پرسش‌ها نیز با تلاشی امیدوارانه طوری پاسخ می‌دهد که گویی نخستین بار است با آنها مواجه می‌شود. برای او هر جوابی برای هر سوالی همواره در نقطه آغاز خود قرار دارد، یعنی هر پاسخی خود پرسشی می‌شود در انتظار پاسخ پرسش‌آفرین بعدی؛ مثل فیلم‌هایش. اعتقاد دارد که از دل چنین رویکردی پس از گذشت سال‌ها پاسخ‌هایی کاملاً متناقض به پرسشی یکسان بیرون می‌زند.» برای جیلان نه تنها این تناقض‌ها ناقص نیست بلکه حقیقت نهفته در درون همین تناقض‌هاست که او را از کندی‌ها و هنری خویش‌اندکی خشنود می‌سازد و معنایی را که او در غرب و شرق به دنبالش بود، تحقق می‌بخشد. به همین دلیل است که برای او کارگردانی که فیلم‌هایی در ستایش ایمان استوارشان به ازمان‌های فردی و جمعی می‌سازند و قهرمانان داستان‌شان همه چیز فهم هستند، بیش از آنکه مایه تحسین باشند، مایه تعجبند. از این منظر شاید بشود نوری بیلبگه جیلان را کاوند فروتن معنا و حقیقت در سنتز تناقض‌ها دانست.

